

سایت مرجع دانلود پایان نامه های کارشناسی ارشد با فرمت ورد
قابل ویرایش و کپی کردن

کار ما کمک به صرفه جویی در وقت شماست
این فایل صرفا به عنوان دمو و پیش نمایش ارائه می شود
و فقط شامل فقط ده صفحه از پایان نامه است
شما می توانید برای دیدن جزئیات بیشتر این فایل
و خرید آنلاین متن کامل آن به سایت
www.arshadha.ir

مراجعه نمایید

برای پیدا کردن صفحه خرید این فایل از منوی جستجو عنوان فایل را سرچ کنید
فایل تحویلی بعد از خرید شما

بدون آرم سایت ، با فرمت ورد ، قابل ویرایش و کپی کردن می باشد
امکان معاوضه با فایل شما

شما می توانید این پایان نامه را رایگان دریافت کنید
با ارسال یک پایان نامه ارشد جدید که در سایت ما موجود نباشد
می توانید این پایان نامه را رایگان دریافت کنید

برای این منظور با این ایمیل مکاتبه نمایید

info@arshadha.ir

در دیالوگهای بعدی که پس از جمهوری نوشت غالباً به این موضوع پرداخته است. اما ناحقیقت به طور قطع مخالف حقیقت است. آیا این امر مخالف یا پنهانی است؟ اما پنهانی همان امر کاذب و نادرست نیست. این به دنبال این معنا می آید که من چیزی از این واقعیت نمی دانم که چیزی پنهان و ناشناخته برای من است. من چیزی را غلط می دانم که نادرست است. پنهانی و پوشیدگی اموری مبهم هستند. به تعبیر دیگر ما سایه ها و نمودها را می بینیم که مخالف موجودات حقیقی هستند و بوسیله ذات خود را نشان می دهند و خود را معرفی می کنند. آنها که خود را بیان می دارند آشکار هستند. مادامی که مبهم و کاذب و کذب همیشه ضرورتاً چیزی آشکار است و به این معنی حقیقی است. ما می بینیم که حتی افلاطون می گوید سایه ها در مرحله چهارم با ابهام دیده می شوند. ناپنهانی کاملاً در ذات خود فهمیده نمی گردد. اما ناپنهانی به صورت اولیه و کامل درک نمی گردد. پس ناپنهانی به یقین درک نمی گردد (همان: 67).

تمثیل غار البته پرداختن به آلتیاست اما نه چنان که به صورت اولیه و در ذات است. آلتیا در تقابل، ویژگی فوسیس (وجود) قرار دارد، بنابراین مانند آن چنین پنهان و کاذب نیست و فقط مبهم نیست. پس در افلاطون تجربه بنیادین کلمه آلتیا از عدم ظهور برخاسته است. این کلمه و قدرت بیان آن دچار فقر و ناچیزی گشته است. این سوال مطرح است که چگونه ایده خیر با ذات حقیقت مرتبط است. و به چه معنا افلاطون از این مساله سخن می گوید. ما هنوز به اندازه کافی برای این مساله مصمم نیستیم. این بحث را به بحث ایده اعلی و اگذار می کنیم که این مساله اوج آزادی بیرون از غار است. شاید تنها جواب به این سوال رابطه میان ایده خیر و آلتیا باشد. ما مصمم هستیم بدانیم که چگونه افلاطون آلتیا را می فهمد؟ تجربه بنیادی آلتیا متکی به کلمه دیگر ی است (همان: 68).

1-5-2 دیدن به عنوان اوران و نوئین

دیدن و امر قابل دیدن در اخذ نور

ما به بخش نهایی کتاب هفتم جمهوری بر می گردیم که در مورد دولت سخن رانده می شود ترجمه دولت ترجمه ناقصی از کلمه یونانی پولیس است. (همان: 72). منظور افلاطون از فلاسفه این نیست که به طور مثال اساتید فلسفه باید سمت ریاست دولت را بر عهده بگیرند. بلکه فلاسفه نگهبانان هستند. و باید نظم و کنترل امور بدست فیلسوف یعنی کسی که قوانین را در وسیع ترین حوزه ممکن وضع می کند. بنابراین جامعه باید تابع او باشند. فلاسفه باید در موقعیتی باشند که به صورت آشکار چپستی بشر و چگونگی اشیاء از نظر وجود آنها و توانایی بودن ایشان را بشناسند. شناسایی اشیاء در این موضع به این معنا نیست که آنها را بشناسیم یا اینکه عقایدی درباره آنها را تکرار کنیم. فیلسوف باید شناسایی درستی نسبت به اشیاء داشته باشد. افلاطون شناسایی را به عنوان تعریف کامل مراحل می بیند. از معانی بیرون جهان ها سخن می گوید و از تجربه چپستی زندگی هر روزه که می بیند و می شنود. آغاز از آنچه که مردم به صورت معمول از آن سخن می گویند. و از آنچه که در مورد اشیاء اظهار می دارند. شناسایی در جستجوی فهم اصیلی است که موجودات را ناشی از ایده ها می داند (دیدار ایده ها). شناسایی برتر شناسایی ذات است. افلاطون در کتاب هفتم به دو نوع از شناسایی اشاره می کند. دیدن با اندام حسی و دیدار غیر حسی. این دو نوع از دیدار مطابق با دو حوزه دیدار است. نهایتاً فیلسوف با دیدار ایده ها به مطابقت آنها با دیدار امور معمول می پردازد. هر چیز قابل دیداری در معنای معمول دیده می شود. اولاً نیروی دیداری ما با چشمانمان است و ثانیاً به صورت نیرو و توانی است که وجود را می توان دیدار کرد. این امر بدیهی که وجود وشیء فی نفسه، باید قابل دیدار باشد. این دو عنصر توانایی دیدن و دیدار فی نفسه، نمی توانند در مجاورت با یکدیگر رخ دهند. باید توانایی دیدن از یک طرف و دیدار از سویی دیگر وجود داشته باشد. توانایی دیدار و دیدن هر یک به مهار دیگری در می آید. فوس، روشنایی و نور ارتباط متقابل هر یک از این دو را با دیگری ممکن می سازد (همان: 73).

تنها آنچه که در نور خورشید قرار می گیرد قابل دیدار است. به عبارت دیگر چشم با نور روشن می شود و می تواند امر قابل دیدار را ببیند. اما چشمان مشاهده گر خورشید نیستند. افلاطون می گوید چشمان مانند خورشید هستند. نه نگاه و نه چشم، نور و روشنایی از خودشان نمی دهند. اما نگاه و چشمان شبیه خورشید هستند ابزارهایی برای دیدار هستند. فلاسفه باستان اشیاء را با دیدن یعنی با حضور بی واسطه بررسی می کردند. به چنین نحوی حضور ویژگی برای یونانیان دارد که به هر موجودی متکی است. این با نگاه و صورت مشخص می شود. شبیه ترین نیرو به خورشید، آنچه است که به نور اعطا می گردد. بنابراین ذاتش روشن می شود و آزاد می گردد و آزادی می دهد. به این دلیل معنای دیدن، خط مشی ای برای معنای شناسایی فراهم می آورد. شناسایی مطابق با بوکردن یا شنیدن نیست بلکه مطابق با دیدن است. بنابراین نوع دیگر دیدار مناسب است. چنانکه پدیدار راهنما دیدار اصیلی را در تطابق با دیدار امر بالاتر به تصویر می کشد. هر چیزی وابسته به وضوح رابطه دیدار و امر قابل دیدن در حوزه شناسایی اصیل و فهم وجود است. ما قبلاً با دیدار ایده ها همراهی کردیم. در اینجا سلطه دیدار برتر بر امری که توسط آن قابل دیدار می شود سلطه ای که میان مدرک و مدرک جدایی می اندازد. آنچه که در این درک نفوذ می کند باید خود قابل دیدار باشد باید آلتیا باشد! افلاطون در بند 508 می گوید که موجود تنها از طریق آلتیا قابل دسترس است. به طوری که برای یونانیان آشکار است، او به صورت نامبهم آلتیا را درک می کند و نه به عنوان ویژگی دیدار و نه به عنوان ویژگی شناسایی بلکه از آن به عنوان نیروی بشری سخن گفته می شود. اما ویژگی اشیاء فی نفسه، موجودات است (همان: 74).

" ایده خیر، آشکارگی ضمنی به موجودات قابل شناسایی و به شناسنده نیروی شناسایی اعطا می کند. " در اینجا اپیستمه و آلتیا به تمایز از یکدیگر باز شناخته شده اند. ایده برتر، زمینه و شرط شناسایی برای سوژه است و مسبب آشکارگی ایزه است. پرتو نور که از آگاتون ساطع می شود ایزه و نیز خود چشم را روشن می گرداند و آن را برای دریافت آزاد می سازد. دیدار هم برای دیدن و هم امر قابل دیدار به کار می رود و این هر دو هنگامی هست که نور وجود دارد. اما منبع فی نفسه روشنایی، نور نیست بلکه نور شبیه به خورشید است. نور ویژگی های منبع را دارد و به نحوی با آن مطابق است. نور، زمینه دیدار غیر حسی و توان دیدار است. بنابراین از طرفی فهم وجود و از طرف دیگر ابراز وجود، بالاترین و اصیل ترین امکان شناسایی است. بنابراین دیدار خورشید نیست، خورشید مانند است. این امکان از طریق خورشید ممکن می گردد. چنین دیدار و آشکارگی موجودات در وجود آنهاست. آنها خود خیرند. آنچه دیدار و ذات درونی خیر را اعطا می کند. به طور یقین فهم وجود

و آشکارگی، به موجودات اجازه می دهد تا دسترس پذیر گردند. بنابراین موجودات توانمند هستند و این توانمندی را از یک امر برتر بدست آورده اند. افلاطون می گوید آنچه که خیر است می تواند بالاتر از نیروی ایده ها به صورت فی نفسه باشد. ایده ها موجودات حقیقی هستند و به آشکارترین معنا می گذارند که موجودات آشکار باشند و این به جهت قدرت و ماورائی بودن صفت موجودترین و آشکاره ترین موجود است که در آنها وحدت دارد. این قدرت ایده اعلی است. ایده چنان که ما می شناسیم امر قابل دیدار است. ایده همان دیدار است و چیزی بیرون از دیدار نیست. نکته اینجاست که ما دشواری دائمی که در فهم ایده خیر داریم این است که هرگز آن را به صورت ملموس و مجسم تجربه نمی کنیم. اما ما پس از تحقیق به امر یقینی در توانمندی آن به بخشش وجود و حقیقت می رسیم (همان: 75).

اما ترسیم افلاطون از ایده خیر چگونه بود. دانستیم که افلاطون مانند دیگر یونانیان شناسایی اصیل را در دیدار یافت (تثا، مشاهده و دیدار) را باهم قرار داد. شناسایی اصیل وجود موجودات به دیدار حسی تشبیه می گردد. دیدار با چشمان صورت می گیرد. دیدار متعلق به چیزی است که دیده می شود. دو طرف و ارتباط درونی آنها، موقعیتی متقابل ممکن می گردد. نور نماد این ارتباط است. نور در تصور حسی منبعش خورشید است. خورشید که منبع نور است نه تنها شرط ارتباط است، بلکه شرط این است که موجودی به دیدار درآید. در وسیع ترین معنا شرط وجود موجود هم هست. خورشید باعث رشد و قوت موجودات است. در این تطابق نمادین است که نور منبع دیگری را می طلبد. ایده ها خودشان ایده دیگری را پیش فرض می گیرند که در راس آنها می ایستند و آن ایده خیر است.

2-5-2- خیر توانایی است که همه چیز به آن وابسته است :

هیدگر روی بیان افلاطون از خیر پافشاری می کنیم. این امری ارزشمندتر از ایده هاست. او می گوید وقتی مادر باره ذات وجود و آشکارگی می پرسیم. سوال ما فراتر از این دو می رود. ما با ویژگی قدرت و نه هیچ چیز دیگر آشنا می گردیم. قدرت محدود به فلسفه است (متافیزیک). افلاطون آن را قدرت آگاتون می خواند. ما آن را به خیر ترجمه می کنیم. معنای اولیه آگاتون یا خیر به قابل استفاده بودن برای امری بر می گردد. خیر به معنای انجام و عزم است. خیر در این جا معنای اخلاقی ندارد بار کردن معنای اخلاقی بر آن به معنای دور کردن این کلمه از ریشه بنیادین وی است. آنچیزی که یونانیان از کلمه خیر می فهمند به معنای مفید بودن برای امری است. به طور مثال یک جفت کفش اسکی به این معنا خیر است که با دوام و مناسب است. (همان: 77).

افلاطون دوباره از تشبیه خورشید درباره ایده خیر در بند 509 استفاده می کند و می گوید: "من باور دارم که خورشید نه تنها به امور قابل دیدار، دیدار می بخشد، بلکه همچنین منشا و رشد و قوت آنها از اوست".

به نظر افلاطون خیر زمینه شناسایی امور قابل شناسایی و وجود آنها و چیستی موجوداتی که هستند است. خیر وجود نیست بلکه چیزی فراتر از وجود است و از رتبه و توان فراتر می رود. بنابراین افلاطون بر این تاکید می کند که اشیاء نه تنها در دیدار پذیری خود مرهون خورشید هستند بلکه در آن چه هستند مرهون آن می باشند. هر چیز زنده ای برای رشد مرهون به خورشید است زیرا آغاز و پایان اشیاء از آن اوست و ظهورش از آن وجود است. به طور فی نفسه خورشید چیزی نیست که تغییر کند بلکه فراتر از شدن قرار می گیرد. شناسایی موجودات به طور کلی چیست؟ نه تنها در حوزه حسی موجودات قابلیت دیدار ندارند، بلکه موجودات متکی به نوبتون هستند. با عقل می توان دریافت که خورشید نمی تواند تغییر کند بلکه تغییر را اعطا می کند. آگاتون نمی تواند که وجود باشد بنابراین نمی تواند آشکار باشد اما امری فراتر است فراتر از وجود و آشکارگی است. بنابراین روشن است که خیر دارای ویژگی دوگانه است. در عین اینکه ایده ای است که دارای ویژگی توانایی و قدرت است. بالاترین درجه از مثال هاست. وجود و آشکارگی دارای توانایی و قدرت هستند، اما قدرت خیر بر هر دو اینها تفوق می جوید. یعنی چنان که موجودات دیده می شوند، شناخته می شوند. همچنین ایده خیر توانایی برای اعطای وجود دارد. ایده خیر بر وجود و حقیقت برتری دارد (همان: 78)

برتری ایده خیر ایده ها را امکان پذیر می سازد و توانش هست بودن را برای ایده ها میسر می سازد، یعنی موجودات را در آشکارگی آنها دسترس پذیر می سازد. آشکارگی آنها دسترس پذیری آنها به عنوان موجودات در وجود آنهاست. خیر یا آگاتون توانایی وجود است چنان که هست و آشکارگی چنان که هست. آنچه که افلاطون خیر می نامد، توانایی آشکارگی و وجود در ذات آنهاست، چیزی که مقدم بر آنهاست. هر چیز دیگری به آن وابسته است و آگاتون را می توان تنها به این معنا فهمید. امری که بر هر وجود و حقیقتی مقدم است. کلمه آگاتون در ترجمه ما به آسانی می تواند مورد کژفهمی قرار بگیرد. اما آنچه که با این کلمه نامیده می شود چیست؟ آگاتون در رابطه با وجود و آشکارگی بررسی می شود. یقیناً چیستی این دو، ویژگی ایده برتر است. افلاطون در پایان تمثیل غار می گوید:

"در حوزه دیدار ایده خیر که ارباب هستی است، آشکارگی و نوبتون، ناپنهانی و فهم وجود اعطا می گردد."

بشر با دیدار ایده خیر زمینه وحدت وجود (حضور) و وحدت حقیقت (آشکارگی) را درک می کند. (همان: 79).

هرجا که افلاطون وجود و حقیقت را بررسی می کند، خیر را هم بررسی می کند. در نامه هفتم در بند 342 اگرچه کلمه ایده خیر نمی آید، اما او در اینجا از امر مورد شناسایی اصیل سخن می گوید، آنچه که دارای برترین درجه آشکارگی است، آگاتون است که شامل وجود و آشکارگی هم هست. دورترین جایی که افلاطون به بررسی وجود و حقیقت می رود، دیالوگ سوفیست است. ذات وجود را در قدرت (دونامیس)، و در قدرت و نه در هیچ چیز دیگر می یابد (سوفیست: بند 247). خیر قدرت است و دونامیس توانایی وجود و آشکارگی ذات آنهاست. به تعبیر دیگر آنچه در معرض وجود و آشکارگی است، توان برای این ذات است. خیر آنچیزی است که در معرض وجود و حقیقت است. آنچه که قبلاً در مورد ایده ها به طور کلی گفته شد،

در مورد ایده خیر به برترین درجه سخن گفته می شود. ایده هم دیدار و هم قابل دیدار است. به طور خاص ایده اعلی، نه امری عینی و نه امر ذهنی است. ایده خیر دقیقاً آن چیزی است که به عینیت و ذهنیت توانش هست بودن می دهد. با اثبات سلطه میان سوژه و ابژه سلطه ای که تحت آن آنها می توانند سوژه و ابژه باشند. در این نظریه سلطه امری یقینی است. (همان: 79).

3-5-2- سوال درباره ذات حقیقت چونان پرسش درباره تاریخ ذات بشر و تربیت نفس اوست

با دیدار ایده است که بشر به مطابقت موجودات حقیقی با موجودات می پردازد، پس برترین ایده باید مطابق با عمیق ترین دیداری باشد که در ذات بشر اتفاق افتاده است. پرسش درباره ایده برتر در عین حال پرسش درباره عمیق ترین امکان دیدار بشر به عنوان موجودی است که تقرر ظهوری دارد. پرسش درباره تاریخ ذات بشر، در تفسیر تمثیل غار مطرح می شود. آنچه که افلاطون در نامه هفتم در بند 343 بیان می دارد، دقیقاً همین معنا را دارد. تنها راه کامل آزادی با همه مراحل آن حذف گردیده است. تنها در دیدار ذات است که آشکارگی اتفاق می افتد، این دیدار ظرفیت درونی است که بشر به امکان رسیدن به آن را دارد (همان: 81). بنابراین آنچه که مربوط به تمثیل غار است، آزادی و بیداری نیروی ذات بشر است. بنابر آخرین نکته، او اتفاقات به تصویر کشیده شده را به معنای عملی تفسیر می کند. افلاطون در بند 521 س 5 ف می گوید: بنابراین آزادی کامل از غار به سوی نور، چنان که ظاهر می شود صرفاً تصادف نیست بلکه چرخش ذات بشر است. هدایت از نوعی تاریکی به سوی آشکارگی اصیل است. این صعود به سوی موجودات است که ما آن را فلسفه به معنای اصیل می نامیم. بنابراین آشکار شدن ایده خیر، درباره ویژگی ذاتی حقیقت چهار مطلب را در بردارد:

1. حقیقت فی نفسه نهایی نیست، بلکه امری اعطا شده است.
2. قائم به خود نیست، بلکه تحت سلطه موجود است.
3. بشر پرسشگر از امر مقدم بر موجودات است که حقیقت را در ذات آن اعطا می کند، این حقیقت در دازاین تاریخی معنوی بشر رخ می دهد.
4. چرخش نفس بشر او را به زمینه ذاتش برمی گرداند. (هایدگر: 2002: 82).

نفس برای اینکه با حقیقت آشنا گردد به سوی موجودات حقیقی روی می کند. این چرخش نفس را افلاطون پایدیا می نامد. پایدیا گونه ای سیر است از اپایدنسیا به سمت پایدیا است. پایدیا در معنای معمول به تعلیم و تربیت معنی می شود و در مقابل آن اپایدنسیا به فقدان تربیت ترجمه می گردد. اما این ترجمه چنان که بعداً خواهد آمد ترجمه صحیحی نیست، لاف نه به معنای پرورش یافتن از طریق کسب امری بلکه تاثیر بخشی و راهنمایی به واسطه یک تصویر معنا می دهد (عبادیان: 45). پایدیا تعلیم و تربیت نیست بلکه چونان خودی ترین هستی ما مستولی می گردد. این چیرگی از دو لحاظ است؛ حالتی که با توجه به آن طبیعت ما را قدرتمند می کند یا بی قدرت می سازد. پایدیا صرفاً تعلیم و تربیت نیست بلکه آن موقع و مقامی است که آدمی در آن قرار گرفته است و با آن موقع و مقام، پایگاه خود را آزادانه انتخاب می کند. این انتخاب آزاد موقعیت بوسيله موجود خاصی مگر فلسفه ورزی چونان پرسشگری از وجود و آشکارگی (هایدگر: 83). ماهیت تربیت و حقیقت با هم در مرتبط اند. ماهیت حقیقت و نوع تغییری که در آن روی می دهد تربیت را در ساختارهای آن ممکن می سازد. پایدیا از طریق چرخش نفس ممکن می گردد یعنی انتقال از ناحیه ای اشیاء محسوس قرار دارند به جایگاهی که موجودات حقیقی قرار دارند. هر آنچه که قبلاً برای انسان نمایان شده است، تغییر می کند. نه تنها نحوه ناپنهانی بلکه هر آنچه در هر زمان بر انسان مکتشف بوده است. در هر مرحله ای تربیت، امری را آشکار می گرداند (زند: 102). اما تنها در مرحله حقیقی ترین حقیقت به معنای واقعی کلمه می توان به تحقق ماهیت تربیت دست یافت. ماهیت تربیت مبتنی بر حقیقت است. (همان: 105).

پرسشی که در آغاز تمثیل غار با آن مواجه شدیم مقدم بر هر تعلیم و تربیت و روانشناسی و انسان شناسی و نیز هر گونه انسان گرایی است. پرسش در باره ذات بشر همان پرسش درباره ذات حقیقت است که این هر دو تحت پرسش از ذات وجود قرار دارند. ذات حقیقت به عنوان آلتیا از پنهانی درآمدن است که در تاریخ ذات بشر اتفاق می افتد. بین حقیقت و آدمی نسبت برقرار است و بالعکس. افلاطون جایگاه خاصی برای انسان در عالم هستی به عنوان دیدار کننده ایده ها و ایده خیر قائل شد و با این کار او متافیزیک را پایه گذارد و همزمان با آن نیز سوژکتیوسیم پایه گذاری شد. همچنین با توصیف ایده خیر به عنوان امر الهی، تفکر متافیزیکی به عنوان تفکر الهی هم مطرح گشت. ما فلسفه را به عنوان پدیدار فرهنگی و قلمرو خلاقیت بشری نمی فهمیم. همچنین فلسفه نوعی از آشکارگی شخصیت های فردی و منفرد به عنوان خالق های روحی نیست. آن ناحیه ای از آموزش و یادگیری درون نظامی از ارزش های علمی نیست. فلسفه نه یک جهانی بینی و نه الگویی از تفکر است. فلسفه آگزستانس هم نیست. فلسفه پرسشگری است که در طریق بنیادین آدمی را متحول می کند. دازاین را متحول می کند. انسان و فهم از وجود را متحول می کند. دیدگاه افلاطونی از حقیقت اصلی آن دور افتاده است و صرفاً تبدیل به نظریه ارزش ها شده است. پایدیا به عنوان تعلیم و تربیت دریافته شده است این اتفاقی است که از قرن نوزدهم رخ داده است (همان: 84).

6-2- سوال درباره ذات ناحقیقت:

افول تجربه بنیادین آلتیا

هیدگر می خواهد با تفسیر تمثیل غار در جستجوی فهم برتری از کلمه آلتیا برآید. او می خواهد به جستجوی فهم بنیادین این کلمه که از تجربه بنیادینی برمی خیزد، بپردازد. تجربه ای که به ما درباره جایگاه بنیادین ما در مطابقت با موجودات دیگر می گوید. حقیقت ویژگی مطلق بشر نیست بلکه زمینه وجودی اوست، اما طبق نظر افلاطون آشکارگی در حالات متنوع به ذات بشر و آزادی آن بر می گردد. اما افلاطون این تحول آشکارگی را در پایداری در مقابل با اپایدسیا قرار داده است. (همان: 85).

در نظر افلاطون حقیقت امری مبهم است. این کلمه درباره اشیاء استفاده می گردد و نیز درباره جملات (گزاره های درست) استفاده می گردد. همچنین افلاطون از حقیقت به عنوان آشکارگی هم سخن می گوید. گزاره موقعی صادق است که بر حقیقی بودن دلالت کند. حقیقت به معنای درستی، آشکارگی را پیش فرض می گیرد. در معنای امر حقیقی (شیء حقیقی، گزاره حقیقی) که به صورت معمولی و پیش پا افتاده از آلتیا گرفته شده است، حقیقت مفرداً به معنای امر آشکار است. بنابراین در معنای دوگانه فهم معمول حقیقت، معنای بنیادین آلتیا گنگ و پنهان است. اما ما چگونه به تجربه بنیادین آلتیا دست پیدا می کنیم. در حالیکه در تامل نظری آلتیا متکی به طبیعت بشر است (همان: 86).

آیا افلاطون خود آلتیا را از تجربه بنیادین آن جدا می سازد؟ آنچه با افلاطون رخ می دهد ناتوان ساختن تجربه بنیادین آلتیا است که وی این کار را با اعطا جایگاه خاص به بشر انجام داده است. تجربه آلتیا به عنوان از پنهانی به آشکاری در آمدن با افلاطون از یاد رفته است و با این فراموشی وجود بشر غربی ریشه خویش را به عنوان وجودی که دارای تقرر ظهوری است، از دست می دهد و بی ریشه می گردد. جلوه (همان: 87).

1-6-2- غفلت از سوال درباره ذات پنهانی

انتقال از سوال درباره ذات حقیقت به سوال درباره ذات ناحقیقت

ما در جستجوی تجربه بنیادین آلتیا به این پرسش می رسیم که چرا آنچه افلاطون و ارسطو درباره آلتیا بیان می دارند، این تجربه را ضعیف ساخته است؟ آیا دلالت های روشنی برای معنای آلتیا وجود دارد. آیا می توانیم در شرایط ناتوانی تجربه بنیادین آنچه را که برای حضور این تجربه لازم است کشف بکنیم؟ قصد هایدگر کوشش برای پیدا کردن راهی برای زنده ساختن تجربه بنیادین آلتیا است. افلاطون آلتیا را با موجودات برابر می گیرد. با چنین نوع پرسشی نمی توان به حیات تجربه بنیادین آشکارگی دست یافت. این عدم حیات این تجربه یا سکون از اینجا آشکار می گردد که افلاطون به استفسار از پنهانی که باید به امر مقابل خود ناپنهانی برسد، بر نمی آید. افلاطون به بررسی ذات ناحقیقت می پردازد اما تنها در معنای خاص آن این کار را انجام می دهد (همان: 89).

اگر ذات حقیقت آشکارگی است. پس به این نحو پنهانی بر زمینه وریشه واصل سوال درباره آشکارگی می ایستد. چرا آلتیا موجودات را در وجود آنها از پنهانی به در می آورد. وجود چیست و چگونه چنین حاضر است؟ در نزد افلاطون آشکارگی مقید به موجود است و چیزی فی نفسه نیست. نقش های آشکارگی آن را دسترس پذیر می گرداند. وقتی که هایدگر می گوید آشکارگی از پنهانی به در آمدن است، این تفسیر زمینه آشکارگی فی نفسه را تحلیل می کند. (همان: 90).

آنچه که در برابر حقیقت به عنوان آشکارگی می ایستد و مخالف آن است چیست؟ خوب ناحقیقت است! پس ما با این روبرو هستیم که چگونه افلاطون و یونانیان ناحقیقت را درک می کردند. چگونه کشمکش در برابر ناحقیقت رخ می دهد؟ این سوال درباره مفهوم گذشته ناحقیقت نیست، بلکه می پرسد پنهانی موجودات کجا و چگونه است؟ که در برابر ناپنهانی به عنوان امری موثر قلمداد می گردد. در تفسیر هایدگر این سوال پرسیده می گردد که پنهانی چگونه دقیقاً تجربه می گردد. پنهانی ممکن است راهی به آشکاری باشد. از آنجایی که آشکارگی برای یونانیان ویژگی سلب و نفی دارد (آنچه که دیگر پنهان نیست). ما باید مقدماً ذات این سلب را درک کنیم و مکان این سلب باید مشخص گردد. این کلمه صورتی رفعی و شکافته دارد. و به معنای حمله به چیزی است. از ویژگی سلبی این کلمه پی می بریم که کشمکشی واقع گشته است. اگر حقیقت حمله به چیزی است ناحقیقت باید آن دشمنی باشد که به آن حمله می گردد. اما اگر حقیقت به معنای آشکارگی است پس دشمن حقیقت باید ناپنهانی باشد. اما ناپنهانی تنها کذب و نادرستی نیست. ناحقیقت فی نفسه مبهم است. این ابهام نهایتاً خود را از کل مخاطره دشمن حقیقت پنهان می- دارد. بنابراین به ویژگی ذاتی حقیقت آسیب می رساند. به این منظور است که ما باید به روشنی ببینیم و باید بیان کنیم هنگامی که ناحقیقت رابه روشنی به معنای نه حقیقت درک می کنیم، ضرورتاً منظور کذب نیست، اما این دو می تواند در کنار یکدیگر باشد (همان: 91).

نه حقیقت، ناآشکارگی نیست. نه آشکارگی است به این معنی که: 1. هنوز آشکار نشده است 2. دیگر آشکار نمی شود.

ما قبلا دیدیم که ناحقیقت به عنوان ناآشکارگی، به معنای ذاتی آن دارای ابهام است. بینش به ذات حقیقت به عنوان آشکارگی تنها هنگامی موثر خواهد افتاد که از ناحقیقت پرسش کنیم. اگرچه با مفهوم دوگانه ناحقیقت، کار ما در پرسش از ذات حقیقت تغییر کرد. ناحقیقت امر مخالفی نیست که در امتداد آن اتفاق بیافتد. باید متعاقبا رخ دهد. پرسش در مورد ذات حقیقت فی نفسه، پرسش در مورد ذات ناحقیقت است. سوال در مورد ذات حقیقت باید به پرسش درباره ذات ناحقیقت انتقال یابد. این نتیجه ای یقینی از تفسیر تمثیل غار وکل تاملات پیشین است. جواب قطعی به سوال از ذات قبلا در آن قرار گرفته است. جوابی که با سوال وسعت می یابد. طبق نظر افلاطون در تمثیل غار سوال در مورد ذات حقیقت سوال درباره ذات بشر است. بنابراین سوال درباره ذات ناحقیقت، سوال بنیادین از ذات حقیقت است، این سوال هم همچنین به سوال درباره ذات بشر جهت می یابد. با این دیدگاه پرسش درباره ناحقیقت در خدمت سوال درباره ذات حقیقت است (همان: 92). امتداد راه پرسش از ذات حقیقت، پرسش درباره ذات ناحقیقت است که در دیالوگ تئنتوس مطرح گردید. اما هدف اصلی آن طرح نظریه ناحقیقت است. این پرسش درباره ذات ناحقیقت است که به عنوان پرسش بنیادین ذات حقیقت فهمیده می شود (همان: 93).

2-6-2- مفاهیم بنیادین: پسدوس، لته، آ-لثیا

ما درباره ذات ناحقیقت سوال می کنیم. تامل بر این مقصود ما را بسیار محتاط می کند. سوال در مورد ذات حقیقت به معنای نادیده گرفتن ذات پژوهش در مورد ناحقیقت نیست. ما نمی توانیم ذات ناحقیقت را بفهمیم. ما ذات ناحقیقت را درک نمی کنیم مگر آنکه قبلا از ذات حقیقت آگاه شده باشیم. نظریه قدیمی منطقی اینست که سلب مبتنی بر ایجاب است ولی آغاز کردن با سلب معارضه ای با اساس قانون منطقی است. اگر ما اینگونه بحث کنیم باید به نحوی حقیقت و ناحقیقت را به هم ببینیم. حقیقت به عنوان امر آشکار و از پنهان به درآمده امری سالبه است و ناحقیقت به عنوان امر پنهان امری ایجابی است (همان: 95). ناحقیقت به معنای امر سالبه شمرده نمی شود. ما از معنای کلمه یونانی ناحقیقت¹ به کلمه پسدوس می رسیم و به روشنی به لفظی می رسیم که ریشه ای متفاوت با آن چیزی دارد که به صورت معمول از کلمه ناحقیقت به عنوان امر سالبه انتظار می رود. بنابراین با یادآوری مراحل پیشین، ما معنای پسدوس را نتیجه می گیریم. که از تجربه بنیادین کاملا متفاوت با آلتیا بر می خیزد. (همان: 96).

سایت مرجع دانلود پایان نامه های کارشناسی ارشد با فرمت ورد
قابل ویرایش و کپی کردن

کار ما کمک به صرفه جویی در وقت شماست
این فایل صرفاً به عنوان دمو و پیش نمایش ارائه می شود
و فقط شامل فقط ده صفحه از پایان نامه است
شما می توانید برای دیدن جزئیات بیشتر این فایل
و خرید آنلاین متن کامل آن به سایت
www.arshadha.ir

مراجعه نمایید

برای پیدا کردن صفحه خرید این فایل از منوی جستجو عنوان فایل را سرچ کنید

فایل تحویلی بعد از خرید شما

بدون آرم سایت ، با فرمت ورد ، قابل ویرایش و کپی کردن می باشد

امکان معاوضه با فایل شما

شما می توانید این پایان نامه را رایگان دریافت کنید

با ارسال یک پایان نامه ارشد جدید که در سایت ما موجود نباشد

می توانید این پایان نامه را رایگان دریافت کنید

برای این منظور با این ایمیل مکاتبه نمایید

info@arshadha.ir